

یکم آذر

یکم آذر روزیست که نخست شماره پیمان بیرون آمده و نخست گام در راه پاکدینی برداشته شده. باید هر ساله آن روز را نکه داریم و روز به خود شماریم.

۱۳۲۲

تهران

مؤسسه پیمان

از پشتیبانان پیمان



آقای تقوی پاکباز از خوانندگان
دیرین پیمان و از پشتیبانان بافشار آن بوده
و خوانندگان گاهی نوشته‌هایی از او در پیمان
خوانده‌اند. این نیکمرد در جای تاریکی
همچون فردوس در راه آ می‌شکوفتیده و
می‌کوشد و یک نمونه از پاکدلی او و از
دلیستگیش بی‌گدینی است که روز یکم
آذر پیمان خود را با تلگراف گزارده
است (تلگراف او در همین دفتر بچاپ
رسیده)

آقای تقوی پاکباز



آقای نیری از آشنایان دیرینت
دارنده پیمان بوده سپس نیز پیمان را از
آغاز آن خوانده و چه درسنان و چه در
دامغان همیشه پشتیبانی نموده است.
خوانندگان نوشته‌هایی را از ایشان در
روزنامه پرچم خوانده‌اند.
آقای نیری از نخست پاکدل و پاک‌خیم
می‌بودند و اکنون نیز پاک‌دینند.

آقای محمد باقر نیری

یکم آذر

یکم آذر روزیست که نخست شماره پیمان
بیرون آمده و نخست گام در راه پاک‌دینی برداشته
شده. باید هر ساله آن روز را نکه داریم و روزبه
خود شماریم.

۱۳۲۲

تهران

پایگاه پیمان



چنانکه خواننده گان میدانند از چند سال باز روز یکم آذر، بنام آنکه روز بیرون آمدن شماره نخست پیمان بوده، از سوی آزادگان یاپا کدینان، روزبه گرفته می شود و در تهران و شهرستانها نشستها برپا میگردد. امسال چنین نهاده شده بود که «پیمان گراری» نیز شود، و از چندی پیش نوشته ها بچاپ رسیده و آگاهی داده شده بود. از روی آن نهش روز سه شنبه یکم آذر ۱۳۲۲ نشست در خانه آقای کسروی برپا، و گروهی از یاران فراهم آمدند. از روی فهرستی که از پیش بچاپ رسیده بود، در ساعت پنج پس از نیمروز نخست آقای احمد خراسانی بیابرخاسته یک گفتار پرمغزی برداختند، و چون گفتار ایشان دراز است و خود جداگانه در دفتری بچاپ خواهد رسید تنها بخشی از آن را می آوریم:

گفتار آقای خراسانی

بیغمبر اسلام پیش از اسلام را جاهلیت نامید این نام از هزاره درست است مردمی که تا آنجا پست شوند که بتی را خود بیافرینند و نامش را آفریننده نهند بجای آفریدگار بیرستند مردمی که آیین جهان ندانند که آدمی همچون دیگر جانوران از آمیزش نر و ماده بدید آید و از نادانی دختران را زنده بگور کنند شایسته این نامند.

ولی اگر زمانی را که در آنیم عصر جاهلیت یا «روزگار نادانی» بنامیم سزاوارتر است، زیرا مردم امروز بیشتر در نادانی فرورفته اند.

اگر مردم آن جاهلیت چند گمراهی ساده از بت برستی یا دختر کشی یا کینه توزی و غارتگری داشتند مردم این جاهلیت نه تنها دست کمی از آنان ندارند بلکه شماره نادانشان بیشتر است و در برخی از گمراهیها از آنان بسیار پیش افتاده اند. اگر آنان آن گمراهیهای ساده را هزار سال پست سر علم داشته اند مردم امروز این گمراهیها را در دوره علم و پیش روی علم دارند.

بیغمبر اسلام از چه روی بابت در افتاد؟ از آنکه آن مردم باره ای خوب را پدید آورنده یا دست اندر کار اینجهان بدین بزرگی و آراستگی و شکوه می پداشته

با آنکه آن باره های خوب جز هیبه ذیک را نمی شایست.

این مردم در دوره علم مردگان هزار ساله را دست اندر کار زندگی گردانده اینجهان میدانند آنانرا بگفته پیشوایان خود علت غائی خلقت می پندارند. آیا این روزگار بنام نادانی شایا نیست که مردمش آفریننده یکتا را همسنگ آفریده فرومایه گیرند که با کسانی مهر ورزیده و بلهوسانه جهان بدین شکوه و بزرگی را که میلیون ها سال از آغاز آن میگردد و شاید صدها ملیون سال یابی بایان بیاید بدوستی تنی چند آفریده و دست زنده و مرده آنانرا در اینجهان و آنجهان باز گذارد؟

از اینروست که مردم باید زن و فرزند خود را بی سرپرست در میدان جنگ گذارده خود صدها فرسنگ دور بدیداریک گنبد و بارگاه روند، برخلاف آیین خدا دست از اسباب و کوشش اینجهان بردارند، چشم از علم و پیشرفتهای بشر بپوشند که خود این پیشرفتهای بیرون از خواست و توانایی خدا نیست آنگاه توانایی خدا را در یک گنبد و بارگاه یا سقاخانه نهفته دانند، از آنها شفا جویند، فرزند گیرند، رهایی از نظام و وظیفه طلبند، گنبد پرستی را دین دانند، ولسی میهن دوستی را بت پرستی نامند.

این روزگار «روزگار نادانی» نیست که مردمش میانه دین و حکومت خود فاصله گذارند و تنی چند سودجو یا بیخرد دمامد باین فاصله بیفزایند و ازین راه نان خورند و آبرو و سود جویند آنگاه همین دسته میان مردم از همه گرامیتر باشند؟! کدام نیرو برای از میان رفتن یک توده ورخته یافتن بیگانگان بکشوری ازین بهتر که مردم آنکشور بحکومت خود عقیده نداشته بکدل نباشند. این عقیده که یک توده دستگاہ حکومت خود را ظلمه داند و پیروی آنرا گناه شمارد از صدها هزار لشکر برای بیگانگان سودمند تر است.

مشروطه را که بهترین روش حکومت است باین ناسازگار میدانند. می گویند دین مایگوید که دستورها و قوانین زندگی بشر را در تمام شئون حیاتی از اقتصاد و فرهنگ و داد گستری و مالیات و جزاینها خالق تعیین کرده و بوسیله بیغمبر بخلق رسانیده و آن دستورها تغییر ناپذیر است تا جبهان پیا است باید آنها را بکار برد که شایسته هر زمان و هر مکان است این قوانین را خدا تعیین کرده بیغمبر هم نمی توانسته چیزی از آن بکاهد اولوالامر هم بیغمبر است و پس از او جانشینانش که یکی پس از دیگری آمده اند رفته اند و آخرین آنها هزار و چند صد سال است که زنده است و پیروی او واجب است ولی چون ناپیدا است ملایان جانشینان او بند

پیروی آنان واجب است حکومت حق آنان است . هر که جز آنان حکومت کند غاصب است و قوانینی که مردم باید پیروی کنند همانهاست که این ملایان از قرآن و اخبار در آورند . قوانین دیگر باطل است .

ولی مشروطه وارونه این را میگوید که قوانین یعنی دستورهای زندگی را خود مردم بدست قانونگذاران خود تعیین میکنند مناسب مقتضیات زمان و مکان مشروطه میگوید قانون زنده است با تغییر زمان و مکان و نیاز های زندگی پیش میرود و تغییر می یابد مشروطه میگوید حکومت حق خود مردم است هیچکس بر دیگری ازمین باره برتری ندارد مردم همه خود حاکمند . ولی بدست نمایندگان که بر میگزینند تا آنان قوای حاکمه را پدید آورند .

دینداران میگویند آب دین با مشروطه بیگ جو نیروود . زیرا دین واضح قوانین را خالق میدانند مشروطه واضح را خود خلق میدانند دین قوه حاکمه را بر کزیده خالق میدانند مشروطه قوه حاکمه را بر کزیده خلق میدانند . از آنست که در ایران يك توده چند ملیونی در دله زندگی میکنند . زندگی شان را بر پایه دروغ نهاده اند . يك قاضی ، يك افسر ، يك کارمند اداره ، يك صاحب محضر ، يك وکیل دادگستری ، هر يك در کار خود بآن قوانین که عمل میکنند عقیده ندارند بآنچه عقیده دارند نمیتوانند عمل کنند ، زیرا قوانین دین را زمان و نیاز های زندگی نمی پذیرد و قوانین زمان را دین نمی پذیرد .

آن قوه حاکمه را که پیروی میکنند حاکم بحق نمیدانند و آنکه را حاکم بحق میدانند نمیتوانند پیروی کنند .

يك بازرگان ، يك کشاورز ، يك صنعتگر که باید بدولت مالیات دهد مالیات را برای دولت حرام میدانند و نمیتوانند از پرداخت آن سومی بیچند يك دهم از آنچه باید بدهد نیندند .

روزگار که گناه ندارد . روزگار را روزگار نادانی یاد انایی از آن باید گفت که مردم آنروزگار ، نادان یا دانا باشند از اینرو است که يك روزگار برای يك توده روزگار نادانی است و برای توده ای دیگر روزگار دانائی شمدادوری کنید . ببینید برای این کشور و مانند های این کشور این روزگار روزگار نادانی یا عصر جاهلیت نیست که مردمش یکمرد دله زندگی کنند ، زندگیشان را بر پایه دروغ نهند ، چیزی در دل داشته باشند و چیزی دیگر بزبان آورند ، بآنچه کار می بندند معتقد نباشند ، بآنچه معتقد باشند کار نیندند .

این روزگار شاینده نام نادانی نیست که مردمش از آبرو و سرفرازی دست بردارند و سرافکنندگی وزیر دستی را بپذیرند که آنچه بی اختیار در دل

هاشان جا گرفته از دست ندهند . دین که باید مردم را سرفراز و آسوده نگاهدارد اینست بسختی و نا سرفرازی تن در میدهند که دین را نگاهدارند .

توگویی اینان زندگی را شوخی میدانند توگویی اینان دین را برای خود نمی خواهند خود را برای دین میخواهند . آری مردمی که هزار ها سال زیر دست پادشاهان خود کلاه زیسته با زندگی بکام دیگری خو گرفته اند پای دین هم که بمیان میاید بکام دین زندگی میکنند .

اینان گمان میکنند مردم برای دین خلق شده اند در حالی که خردوارونه آنرا میگوید که دین برای مردم خلق شده . دین پایندان زندگی مردم است که مردم را براه بردن آنکه مردم بهر سختی و پستی تن در دهند که پندار های خود را بشام دین در سر نگاهدارند . دین برای آنست که مردم بچنین روزی تیفتند و چنین باورها در سر نداشته باشند . اینان این باورها را از دین میدانند در حالی که اینها بی دینی است نه دین

ازین دینداران آنکه خشکه پارسا است میگوید بهیچ رو نیاید بدستگاه مشروطه نزدیک شد باید نه وکیل شد نه موکل . بخاطر دارم در بیست سال پیش از یکی از ملایان مرجع تقلید که پیش اوقه میاموختم پرسیدم چه میگوید در باره انتخابات گفت گرفتن تعرفه و رای دادن حرام است اگر چه مرا انتخاب کنید . زیرا گرفتن تعرفه و انتخاب کردن خود پذیرفتن اساس مشروطه است و این حرام است بهمین جهت وکیل شدن یا کارگر دولت شدن یا بهر باره دستی در کار دولت داشتن را خلاف عدالت میدانند .

این داستان شنیدنی است : چندی پیش در خانه یکی از ملایان صاحبخانه مرا بدیگر ملایان می شناساند که مردی فاضل و چنین و چنانست . از جمله گفت صاحب محضر است . یکی از ملایان گفت آخرش را خراب کردی من گفتم مستخدم دولت نیستم از دولت بول نیگیرم همه جارا جواب گفتم تا بآنجا رسید که آن ملا گفت بگنیزیم از اینکه تبت املاک و قوانین ثبت اسناد خلاف شرع است راست است که شما از مردم حق التحریر میگیرید نه از دولت و آن بول از صندوق دولت هم بگیرید بعنوان رد مظالم قابل تحلیل است راست است که شما مستخدم دولت نیستید ولی جای انکار نیست که شما جزء شوکت و شکوه دستگاه ظلمه هستید باینجا که رسید از پاسخ در ماتم زیرا دیدم راست است این دین که او دارد همین را میگوید اگر من بخوام پاسخ دهم باید از ریشه کار گفتگو کنم و این آن شایستگی ندارد که بفهمد دین برای راه بردن مردم خلق شده نه مردم برای دین باید زنده باشد که پایای پیشرفت جهان بیاید نه آنکه در نیمه راه باز ماند و دینداران

خود را برنج اندازه و آن را با خود بکشند دین که با خرد - دانش - فطرت -
و پیشرفت زندگی سازد خود بی دینی است .
ازین دینداران آنکه تواند بیش تر و رند تراست در دل و کالت می خواهد نه
مشروطه اگر شما باندازه جایگاه و کالت در خود کامکی (استبداد) باو جایگاهی
بدهید استبداد می خواهد ولی از رندی این را در دل دارد و چیزی دیگر بزبان
می آورد میگوید نباید این اندازه خشکه پارسا بود و بشروطه بهیچ روز نزدیک
نشد از هراه که بتوان باید حفظ شرع کرد امروز برای حفظ دین باید دیندارانی
چون من و خویشان من و کیل شوند که دین را حفظ کنند و جلو مشروطه را ناآنجای
که بتواند بگیرند برخی ایشان کم کم این اندیشه باورشان شده و راستی از دل
میگویند انسان دروغ را چند بار که بگوید خودش هم باور میکنند .
یکی از دینداران نواندیش میگفت مشروطه در قرآن هم هست و این
ملایان بیخود از مشروطه میگریزند بدلیل و شاور هم فی الامر این دسته يك کلمه
که شبیه مقصود در قرآن می یابند شادی کنان برو می آورند گفتیم شما بس میدانید
از معنی مشروطه که يك کلمه و شاور هم در قرآن باشد با آنکه اساس حکومت
اسلام برخلاف مشروطه است و آنکه ای اگر شما آیه را ننیدانید ما میدانیم که
مقصود مشورت در موضوعات است نه مشورت در احکام مثلاً شرعاً جهاد واجب است ولی
نمیدانیم از این راه بدشمنان باید حمله شود یا از آن راه آنجا بوده که مشورت
میکرده اند نه در وجوب جهاد این را که شنید چنانکه رسم اینانست از در دیگر
در آمد که پس چگونه ملایان در آغاز مشروطه از مشروطه طرفداری کردند .
گفتم آنچه از تاریخ مشروطه برمی آید آن پیشوایان همچون آخوند
خراسانی و بهبهانی و طباطبائی و آن پروان همچون ستار خان و باقرخان و دیگران
نیکمردانی غیرتمند بودند ولی معنی مشروطه را نمیدانستند از زور گوئیهای درباریان
خود کامه بستوه آمده بودند و میکوشیدند تا از ستمهای درباریان جلو گیرند از پیش
دو نیرو در ایران بود یکی نیروی حکومت یعنی دستگاه دربار و دیگری نیروی
دستگاه شریعت گاهی که پادشاهی توانا می آمد توانائی ملایان میکاست گاهی که
ملایی توانا پیدا میشد توانائی دربار میکاست این دو نیرو قرنهادر کشاکش بودند در
پیش آمد مشروطه ملایان فرصت یافتند گمان میکردند اگر این کشاکش از توانائی
دربار بکاهد بتوانائی شریعت میافزاید و همه نیرو در ایران از آن دستگاه شریعت
خواهد شد این بود که ملایان پادربار خود کامه بنام عدالتخواهی در افتادند و با
مشروطه که آنرا بسود خود می پنداشتند همراهی نشان دادند ولی در پیشرفت مشروطه
يك راز شگفت بر خوردند و آن این بود که میدیدند هرچه مشروطه پیش میرود

از یکسو از توانائی دربار می کاهد ولی از سوی دیگر بخلاف پیش بینی آنان از توانائی
شریعت هم میکاهد نمیتوانستند این راز را بکشایند این بود که مشروطه را با
شریعت ناسازگار یافتند از اینرو برخی چون شیخ فضل الله مازندرانی از نیمه راه
مشروطیت برگشت او فهمیده بود که مشروطیت با اسلام نسیب سازد ولی علت این
ناسازگاری را نمیدانست نمیدانست چرا هرچه مشروطه پیش میرود از نیروی شریعت
میکاهد او در پی این راز بيك دليل عامیانه پیش نرسید میگفت طایفه ملاحده و طایفه
ضاله بهائیه چون از آن راه نتوانستند پیش روند این بار ازین در پیش آمده اند
و بنام مشروطیت می خواهند مذهب خود را پیش ببرند در حالی که این دلیل درست نبود
تاریخ خلاف آنرا میگوید بهائیان در آغاز با مشروطه همراه نبودند از لیان با مشروطه
همراه بودند آننگاه راز کار این نبود بلکه این بود که ایرانیان تا یاد میداشتند و
تاریخ نشان میداد دو نیرو پیش ندیده بودند یکی نیروی دربار و دیگری نیروی
دین ملایان هم جز این دو نیرو دیگری نمیشناختند و نسیبست بشناستند زیرا
نیروی دیگر نبود این نمی دانستند که مشروطه نیروی سومی پدید خواهد
آورد که آن نیروی توده است این نیروی توده نیروی دربار و نیروی شریعت
را خواهد گرفت همین نیروی توده است که سر رشته داری حکومت را خود بدست
خواهد گرفت همین نیروی توده بوده است که در جهان خود کامکی در باریان
و کشیشان را از میان برده است تا مشروطه را بمعنی درست خود پدید آورده این
راز را مشروطه خواهان آنروز جز چند تنی چون تقی زاده نمیدانستند همین مخالفت
شیخ فضل الله بسود شریعت چند ماده بقانون اساسی افزود .
این قانون اساسی وقتی نوشته شده که هنوز توده نیرومند نبوده هنوز
دربار و شریعت از نیرو نیفتاده بود این بوده که مشروطه ناگزیر بوده این دو نیرو
را خشنود کند تا بتواند پایه سر رشته داری توده و آزادی را بگذارد اینست که
چند ماده بسود دربار و چند ماده بسود دین افزوده است .
این داستان چندی پیش رخ داد که بایکی از واعظان نامی گفتگوی همین
ناسازگاری مشروطه با دین بیان آمد . او از يك اصطلاح حقه سود می جست و میگفت
اگر چه بعنوان اولی حکومت حق ملایان ، یعنی جانشینان امام زمانست و قوانین
حقه همان قوانین شرع است و بس تأقیام قیامت ، ولی بعنوان ثانوی چون ظلمه
پیش برده اند و نمی توان حکومت شرعیه تشکیل داد و قوانین حقه را اجرا کرد
از باب الیسور لانسقط بالمسور و از باب مالایدرک کله لایترک کله برای اینکه
باز هم بتوان از ظلمه جلو گرفت نباید از کالت سر بیچید و جاو ظلم را بازگراشت
باید و کیل کرد و وکیل شد .
واعظك می رشد معنی دین را تفهیمه و این را نمی داند که دین برای

مردمست نه مردم برای دین . میخواهد صد هاملیون سال ، بلکه سالهای بی پایان ، جهان باین بزرگی و شکوه را با عنوان تانویه راه برد . می خواهد ملیونها سال مردم از درون چیزی را معتقد باشند که نتوانند بکار بندند و از بیرون کاری کنند که بآن معتقد نباشند . واعظك میخواهد مردم تا صد هاملیون سال و تاج جهان جهانست مالیات کم دهند و وجوهات بنجف فرستند . ولی اگر خانه خود او دزد بزنند مال خود را از شهر بانی بخواهد . از آن شکفتر اینست که دولت میخواهد از توده ای چنین آلوده و باین اندیشه چتر باز آماده کند .

وانگهی همان واعظك با همین عقیده خود نیز همراه نیست و کمی خود میداند که تعرفه گیرد و وکیل انتخاب کند . کمی خود میداند که وکیل شود . زیرا جایگاه و درآمد اکنونی خود را بیش از جایگاه و درآمد وکیل میداند .

این شکفتر که واعظ بی رشد که از بی رشدی مردم نان می خورد و آبرو و سود می جوید با آنحال خود را همپایه نیکان میگیرد و خود را با کسانیکه نان از راه کوشش میخورند همسنگ می شمارد . همان واعظك یکروز دیگر که در گفتگو از پاسخ درمی ماند این بار از امام ناپیدا و کیش شیعی دست کشیده سلفی یا (اصل اسلامی) می شود . آیا این روزگار نادانی نیست که مردی باین بی رشدی و ناپا کدرونی واعظی نامی شود و در میانه مردم جایگاه بلند یابد .

واعظك بجای آنکه خود بفهمد و مردم را بفهماند خود را بتافه می میزند که بهتر در دل های ساده راه یابد و سود جوید . آیا این روزگار نادانی نیست ، که نه تنها عامیان ، خود پیشوایان باورشان این باشد که بیشتر جهان گذشته و چیزی که شایسته دلگرمی باشد نمانده . بودنیها در گذشته بوده : مردان بزرگ ، حوادث بزرگ ، خوارق عادات ، همه در گذشته بوده و دیگر جهان سرسری میگردد و خود در سرفت می باشد . خدا پیغمبران را که یکصد و بیست هزار تن بوده اند همه را در زمانهای گذشته آورده ، آخرین آنها که پیغمبر اسلام است آورده ، امامان را بی هم آورده ، حضرت عباس را آورده ، جناب علی کبرش را آورده ، قاسمش را داماد گردانیده ، امام زمانش را ذخیره کرده - آنچه بایستی کند کرده است و دیگر جهان را رها کرده و چشم از آن پوشیده - آیا . چنین زمانی با چنین مردمی « روزگار نادانی » نیست ؟ ...

تا اینجا است بخشی از گفتار آقای خراسانی . پس از آقای کسروی بیایر خاستند و به گفتار پرداختند .

گفتار آقای کسروی

(.....)

من خشنودم که آقای خراسانی با گفتار پر مغز خود کار مرا آسان گردانید . زیرا بسیاری از چیزهایی را که بایستی بگویم برشته گفتن کشید . ما همگی یکی هستیم و سخنان یکبیت . پس از این سیاس بروی سخن خود می روم :

ما امروز را بنام آنکه روز پیدایش پیمانست « روزبه » گرفته ایم . کسانی خواهند گفت : يك مهنامه چیست که روز پیدایش آنرا « روزبه » گردانند . ما بار سال در همچنین روزی در همین اطاق « روزبه » را معنی کرده گفتیم پیشآمد سودمند و تاریخی بزرگی که در زندگانی يك توده رخ داده و مردانی بجانفشانی هایی پرداخته اند آن توده را سزد که روز رخ دادن آن پیشآمد را روزبهی گیرند و همه ساله بیاد آن داستان و بنام ارجشناسی از آن مردان جانفشان جشن گیرند و شادی کنند . با این معنی که خود گفته ایم آیا سزاست که روز پیدایش يك مهنامه را « روزبه » شماریم ؟ ...

این پرسشیت که هرکس تواند از خود کند و من اینك به پاسخش می پردازم :

ما روزبه را بنام آن ورجاوید راهی که پیمان باز کرده می گیریم . شما نيك میدانید که از سیصد سال باز در اروپا جنبش دانشها پدید آمده و پیشرفت بسیار تندی رخ داده . ما این را گفته ایم که « پیشرفت » خودبندی از آیین سپهر است . جهان همیشه در پیشرفت بوده است و خواهد بود . آدمی از روزی که بروی زمین پیدا شده روبروی پیشرفت و بهتری داشته است . ولی هبچگاه گامهایی باین تندی که در سیصد سال گذشته برداشته است بر نداشته بوده .

آری جنبش دانش ها در اروپا و آمریکا و افزار های نوینی که برای زندگانی پدید آورد گامهای بزرگی در راه پیشرفت بشمار است . لیکن شما می دانید که از همان دانش ها تاکنون بجای سود زیان برداشته شده .

زیرا اینت دانشها همانکه پیش رفتند فلسفه مادی بهمان آمد . انبویه دانشمندان باین شدند که دستگاه هستی جز همین جهان سترسا نیست و در پشت سر آن چیزی نمی باشد .

این يك لغزش اندیشه ای می بود ، و زیان بسیار نداشتی اگر در همینجا ایستادی . سخن در آنست که در همینجا ایستاد و پیروان آن فلسفه آدمی را

هم جز این تن و جان مادی شماردند ، و او را با جانوران یکسان دانسته بسیار بی ارجمت گردانیدند ، و آدمی را نیکی پذیر شمارهده هرگونه کوشش را در راه نیکی جهان بیپوده هانستند ، زندگی را جز نبرد زندگان ندانسته بهر توانایی سزنده شماردند که نانوایان را زیر پا گزارد و لگد مال گرداند .

بدینسان در رشته های بسیاری دچار لغزش گردیده بگرفته بدآموزیهای زهر آلود هناینده ای را بیرون ریختند . بهنگامی که ایشان با بدآموزی های زهر آلود خود آذمیان را از نیکوکاری دور گردانیده کشاکش و نبرد بایکدیگر و امیدآختن از آنسوی زندان نشندان افزارهای شکفت بسیاری را از راه آهن و تلگراف و تلفون و اتومبیل و هواپیما و کشتی های تند رو و مانند اینها ساخته بکار می انداختند ، و شما نیک میدانید که این افزار ها با حال کنونی زندگانی بیش از همه در راه نبرد و کشاکش بکار می رود و اینگونه ماشین ها بیش از همه افزار هایی در دست آزمندان می باشد .

بشوند این لغزشها زندگانی در اروپا و امریکا بسیار دشوار گردیده دسته های انبوهی بیبکبار بی چیز شده و یکدسته ملیونها پول اندوخته بودند ، و در میان دو سو دشمنی ها رخ داده و دو راه چاره جویی اندیشه های گوناگونی از سوسیالزم و کومینیزم و مانند اینها پیدا شده بود . یک جمله بگویم : گره ها در رشته زندگانی توده های غربی بدید آمده و دشواری تا بجایی رسیده بود که گروهی بیجان افتاده از دانش ها بد می گفتند و از شهریکری (باتمدن) که همان پیشرفت آدمیت بیزاری می جستند ، در هر کشوری کسانی برخاسته بآن می کوشیدند که آذمیانرا بحال بیابانیکری هزار ها سال باز گردانند .

این حال غرب می بود . اما در شرق چنانکه میدانیم از هزار سال باز در ایران و کشورهای نزدیک آن گمراهیهای گپیچ کننده ای از شیعیگری و باطنیکری و فلسفه بونان و صوفیکری و خراباتیکری و علی اللهبکری و شیخیکری و بهائیکری و مانند اینها یکی پس از دیگری پیدا شده و این توده ها را سخت آلوده گردانیده بود . سپس از پنجاه شصت سال باز شرقیان چشم بسوی اروپا بساز کرده و آن شکوه و آراستگی بیرونی آنرا دیده بیکیار خیره مانده و از اینجا یک گمراهی شکفت دیگری بدید آمده بود . بدینسان که از گرفتاریهای اروپا نا آگاه مانده و تنها از دیدن بیرون درخشان و دلکش زندگانی اروپاییان چنین دانسته بودند که اروپاییان شاهراه پیشرفت را پیسوده بآخرین فرودگاه آن رسیده اند و شرقیان نیز اگر میخواهند در راه پیشرفت گام بردارند باید بیروی از آنات نموده هرچه آنان میدارند بگیرند .

کم کم این دلبستگی بازو بارویه دیوانگی گرفته نا بانجا رسیده بود

که برای شناختن نیک و بد قاعده ای جز اینکه در اروپا چنین است و با چنین نیست نمانده و یک کسی اگر سخنی گفتی بایستی از گفته فلاط مسیو یا بهمان مادام دلیل آورد ، و گرنه سخش اوج پیدا نکردی .

از این گمراهی شکفت آن بایستی که شرقیان زندگانی اروپایی را بسا همه گرفتاریهایش بگیرند و خود را گرفتار گردانند . آنهم از این راه بیروی کور کوران که خود نیک دیگری شمرده خواستی شد .

در چنین هنگامی و در میان این گمراهیهای گوناگون دهه رفته بود که در سال ۱۳۱۲ در چنین روزی بیجان بدید آمده ، بدید آمده که با همه این گمراهیها نبرد کند ، بدید آمده که یکشاهراهی بیروی جهان باز کند .

نخست به اروپاییگری پرداخت . زیرا این نادانی سنگ بزرگی در پیشرو می بود . ما که میخواستیم آذمینیهای زندگی را روشن گردانیده بیراهی اروپاییان را باز نماییم بایستی پیش از همه آن شیفتگی را که بارو بایبانت در کار می بود از میان بر داریم . سال نخست بیجان پیش از همه در باره اروپاییگری بوده و بسیاری از شایها که از خوانندگان بیجان بوده اید نیک میدانید که چه تیشه ای بریشه آن گمراهی فرود آوردیم . نیک میدانید که چگونه آن « طلسم » را شکستیم . در میانه های وهوی بزرگی بر خاست ولی آذمینیها کار خود را کرده با بیروزی از هابوی بیرون آمدیم .

درسال دوم ، بیجان به شعر و « ادبیات » پرداخت . چه این دیوانگی دیگری در میان ایرانیان می بود . اروپاییان برای آنکه شرقیان را دست اندازند و فریبشان داده نگرانند از آلودگیهای روزگار گذشته پاک شوند کتابها در ستایش شاعران نوشته بودند و این نیرنگ در گرفته و هوده اش آت شده بود که دیوانسکی دیگری در ایران بنام هوا داری از شاعران بدید آید ، در هر شهری « انجمن ادبی » برپا شود ، در دبیرستانها « تاریخ شعراء » از درسها باشد ، نویسندگان کتابها در باره این شاعر و آن شاعر نویسند ، فرمات روایان در شهر ها گنبد و بارگاه بروی گورهای شاعران برافرازند ، پنجاه در صد جوانان بشاعری گرا بیده قافیه بافی کنند . در همان سال ۱۳۱۳ بود که بنام فردوسی جشن هزار ساله گرفته و از همه کشورهای اروپا و آسیا نمایندگان خواندند . سپس برای سعدی جشن هفتصد ساله آماده گردانیدند ، وزارت فرهنگ بولها میریخت و این تکا نرا هر چه فروتر می گردانید . سعدی و حافظ و خیام و مولوی و فردوسی « مفاخر ملی ایران » شمرده میشدند .

ما در آن روز زبان این شاعرانرا چنانکه امروز میدانیم نمیدانستیم ، و ما این حال می بایست این دیوانگی را نیز از میان برداریم ، و این بود درسال

دوم گفتارهای بیایی نوشتیم و بسیاری از شما آگاهید که چه هایبویی برپاگردید و چه دشمنیهای نموده شد ، که هنوز هم هست ، و با آنکه دستگامان بهم زده تپشان از هم پراکنده ایم ، باز کسانی دست از دشمنی برداشته اند و بگفته یکی از باران همچون شغالان در تاریکیها زوزه میکشند .

در سال سوم ، پیمان بر بربایای بزرگ خود رسیده بمادگیری پرداخت . گمراهی بزرگ این زمان (بلکه بزرگترین گمراهی که تا کنون دیده شده) ، مادگیریست ، و پیمان نیز بیش از همه برای نبرد با این گمراهی پدید آمده بود . چنانکه گفتیم مادگیری تنها يك لغزش اندیشه ای نیست و دنباله هایی می دارد و همه رشته های زندگانی بر می خورد . بیروان این گمراهی نه تنها جهان را همین دستگام سترسای مادی دانسته بخدا و جهان دیگر باور نیدارند آدمی را نیز همین تن و جان مادی شناخته بیایه جانوران می برند ، او را نیکی پذیر نمی دانند ، زندگی را جز نبرد نمی شمارند ، ناتوانان را خوراک توانا می بندارند ، خرد را که داور نیک و بد باشد نمی پذیرند . بدینسان در هر رشته با گمراهی دیگری دچارند .

از سال سومش ، پیمان باین اژدها گمراهی پرداخت ، و هر زمان از راه دیگری آمده پاسخپای استوار داد . در پنجاه پیمان شما کمترین شماره ای خواهید یافت که از مادگیری سخن نرفته و پاسخپای پیدآموزیهای آن نوشته شده باشد . درباره روان ، و در پیرامون خرد ، و در زمینه برگزیدگی آدمی یکرشته از ارجدارترین سخنان برشته کشیده گردیده و همه آنان با دلپهایی استوار - دلپهایی همنگ دانشها - توأم بوده است .

در همان حال پیمان ، گمراهیهای دیگر را - از فلسفه یونان و صوفیگری و جبرگیری و خراباتیگری و شیعیگری و باطنیگری و علی اللهیگری - از دیده دور نداشته هر زمان بیکی دیگری پرداخت .

پس از همه اینها پیمان ، باروشن گردانیدن معنی های دین و شهرگیری و جهان وزندگانی و دیگر زمینه های بسیار ارجدار ، شاهراهی برای زندگانی می-گشاد - شاهراه پاکدینی که امروز می داریم و درباره اش باین کوششها برخاسته ایم . این بوده پیمان و کارهای آن ، و ما ورجاوند می شماریم نه خود پیمان . بلکه این کارهای او را ، ورجاوند می شماریم این راه خدایی را که بروی جهان باز شده است . یکم آذر را «روزبه» می شماریم نه بیاس پیمان بلکه بیاس این شاهراه خدایی .

برای آنکه چگونگی را بجلو چشم شما بیاورم یادآوری میکنم آنرا

که در دفتر «خدا بااست» بکشادی نوشته شده در «ورجاوند بنیاد» نیز آمده است :

« آدمیان همیشه رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند و خواهند داشت ولی این پیشرفت همیشه از دورشته باید بود : یکی از رشته دانشها ، و دیگری از رشته دین ، و پیشرفتی که تنها از راه دانشها باشد بپوده درستی نخواهد رسید . این را در آن کتابها روشن گردانیده ایم ، اکنون میباید گفت : پیشرفت از رشته دانشها از دوست سال باز از اروپا آغاز یافته بود ، و پیشرفت از رشته دین نیز از آسیا ، پایدایش پیمان آغاز یافت . اینست چگونگی داستان ، و اینست راز آنکه یکم آذر روز ورجاوندی شمرده میشود .

در اینجا سخن دیگری هست و میخواهم آنرا نیز روشن گردانم . چنانکه میدانید کسانی میگویند من دعوی پیغمبری میکنم . اینسخنیست که دشمنان ماعوان کرده بزبان مردم انداخته اند . در حالیکه شما میدانید من تاکنون نامی بروی خود نگذازدم . بلکه بارها از نام پیغمبری بیزاری جستم . این نام غلطست ، زیرا معنایش آنست که کسی با خدا بگفتگو پردازد و از سوی او پیام آورد و چنین چیزی نشدنیست . از آنسوی آنان پیغمبر کسی را میگویند که فرشته از آسمان بترشد آید ورود و از سوی خدا دستورها آورد ، و آنکس را با خدا برده برداشته شده هرچه خواست بپرسد و هرچه خواست بطلبد . بکارهای نتوانستنی بر خیزد . شبی نیز به براق نشسته بگردش آسمانها رود و با خدا دیدار کند . اینست معنایی که آنان به پیغمبر میدهند و من از این چیزها یکبار ناآگاهم . نه بنزد من فرشته ای آمده و نه مرا با خدا دیداری رفته ، و نه بکارهای نتوانستنی توانم برخاست .

آری راستست که من باین کوششها بخواست خدا برخاستم و این یکشاهراه خدایست که بروی جهان گشاده گردیده ، و اینک داستانرا برایتان باز می گویم . این تاریخچه تا امروز گفته نشده ولی امروز باید گفته شود .

در سال ۱۳۰۷ که از عدلیه بیرون آمده بودم يك دگرگونی در حال خود می یافتم . از مردم میرمیدم و تنهایی را بهتر می شماردم ، سخن کمتر گفته دوست میداشتم همیشه بانده به بردازم . در همان روزها سفری بگیلان کردم . چندسال پیش از آن سفری بمازندران کرده و از فیروز کوه تا ساری چهارروز راه را پیاده پیاده پیاده و بهارمازندران را دیده تماشای یسه و جنگل بسیار کرده بودم . ولی این بار بینا کهای سبز و خرم جنگلها در من سخت هنایید و آن حالی را که میداشتم

فروتر گردانید بارها از رشت بلاهیجان رفتم و باز گشتم و در میان راه همه باندیشه فرورفته باخود می گفتم: کیتی! این سبزی و خرمی چرا مردم نتوانند در آن خوش زینند؟! چرا نتوانند با آسایش و خرسندی بسر برند؟! ...

چون از گیلان باز گشتم فشار آتعال بیشتر شده ناآسوده ام می گردانید. سهشایم - سیار تند گردیده بچه ای را که در کوچه گریان میدیدم مرا نیز اشک از دیده ها فرو میریخت. از جلو کان قصاب که می گذشتم تو گفستی گوسفندان بامن سخن می گویند و ازستم آدمی داد می طلبند. با کسی که آزر دگی می داشتم چون در خیابان می دیدم ناخواهان بسویش رفته زبان بآمرزش خواهی میگشادم. روزی از سر چشمه می گذشتم مردی را دیدم بتجاه و شصت گنجشکی را در قفسی جا داده برای فروش بجلوش گزارده. از دیدن آنها بستی آدمی به پیش چشم آمد. برا های کوچکی که از گوشت ده تا شان بیش از یک شکم سیر نکردند چه جای شکار کردنست؟! ... همانجا ایستاده همه آنها را خریدم و پولهایش داده و قفس را بالا گرفتم و همه را آزاد گرداندم. از همان زمانها بود که از گوشت پرهیز جستم که نه تنها نمی توانستم خوردن، نمی توانستم بوش شنیدن.

با این بد حالی ماهها گذشت و بارها در اطاق را بروی خود بسته می نشستم و بسیار می گریستم. بارها میخواستم از شهر گریخته بیک کوهی یا جنگلی روم و از بیم رسوایی چشم می پوشدم. سر انجام باین هوده رسیدم که نیرویی مرا بر مو انگیزد که در راه جهان بکوششهایی پردازم.

ولی دشواریهای سختی را در پیش دیده باخود می گفتم این راه که من آغاز کنم راه دین خواهد بود، و دین در برابر دانشها شکست خورده و قاجان گردیده، با این حال چه هوده ای از کوششهای من تواند بود؟! در آن روزها رضا شاه بشوند دشمنهایی که ملایان با وی کرده و در قم و تبریز و دیگر جاها بشورش بر خاسته بودند ملایان را بر اکنده و خود دشمنی آشکاری با دین نشان میداد، و بشوند آن انبوه مردم بیهی آشکار میساختند و برای آنکه بیدینی خود را نشان دهند بکارهای ناستوده ای بر میخواستند. بسیاری از ملایان رخت خود را دیگر گردانیده بزمهای رقص و باده خزاری میرفتند. بسیاری اشکاره خداناشناسی می نمودند. در همان روزها می بود که ذبیح بهروز شعرهایی در هجو برانگیختن گفت و آنها را بزبانها انداخته بود.

اینها همیشه بیاد من می افتاد. آنگاه با خود می گفتم: دانشها با این پیشرفت و با این فبروزی که بهر رفته از کارهای زندگی برباخته، آیا چیزهایی بازمانده که دین بآنها پردازد؟! ... آیا سخنان نوی هست که دین گوید؟! ...

این پرسش چند گاهی، بلکه چند ماهی، در اندیشه من می بود تا پاسخی بآن در میان داستانی یافتم. چگونگی آنکه آقای عبدالله نکمیان که در خوزستان با من آشنا شده بود بآمریکا رفته و دو سال در کارخانه های اتومبیل سازی فرد کار کرده بود، چون بایران بازگشت دفترچه ای در ستایش از آمریکاییان بچاپ رسانیده و یک نسخه برای من فرستاده بود که در عدلیه آوردند و دادند و من آنرا روی میز داد گاه باز کرده بخواندن برداختم و چون این جمله ها را خواندم: « در امریکا وقت قیمت دارد، مردم فرصت ندارند بیکدیگر سلام دهند، زن و مرد و بزرگ و کوچک شب و روز می کوشند، بجهای شش ساله روزنامه فروشی می کنند... » دیدم اینها دودیده من نکوهش آمریکاست. اینها میرساند زندگی در آمریکا بسیار دشوار است و این دشواری میرساند آمریکاییان راه زندگی را گم کرده اند، و گرنه چرا مردم فرصت سلام دادن ندارند؟! ... چرا زنان در کارخانه ها کار کنند؟! ... چرا بچگان شش ساله روزنامه فروشند؟! ...

در آنروزها هر کس از اروپا یا از آمریکا بازگشتی ره آوردش جز ستایش نبود و هر کدام کتایی نوشتی یا گفتارها بروزنامه ها فرستادی. این جمله ها در باره اروپا و آمریکا بزبانها افتاده روزی هزار بار گفته شدی. من بارها آنها را شنیده و اکنون در شکفت می بودم که چرا تا اکنون این معنی را از آنها نفهمیده بودم. باخود می گفتم: آمیغی باین روشنی چرامن تاکنون ندانسته بودم؟! از آنسوی در آنروزها در ایران اروپاییگری از اندازه گذشته باروپا و آمریکا با دیده دیگری نگریسته می شد. اروپا که کانون فهم و خرد شده میشد و یگانه آرزوی شرقیان رسیدن بآنان می بود این بهت شکفت می نمود که توانم بایشان خرده گیرم و یا گمراهشان شناسم.

هر چه بود این داستان مرا واداشت که بکارهای اروپا با دیده داوری نگریم و گمراهی های اروپاییان را دریابم. چون در همان روزها بمدینه باز گشته بودم بقانون های آن نگریسته دیدم بسیار بیخردانه است. آن « اصول معاملات » که مشیرالدوله از فرانسه ترجمه کرده و یک مستشاری از فرانسه برای باز دیدن آورده شده و با صد آب و تاب و امید و آرزو بکار گزارده شده بود من چون می نگریستم بسیار بی خردانه می یافتم و ایراد های آشکار در هر بخش آن میدیدم. در اینجا بود که پاسخ پرسش خود می یافتم. من که بریده بودم: « در پشت سردانشها چیزهایی هست که دین گوید؟! ... » پاسخ می شنیدم: « در پشت سر آنها بکرشته آمیغ های بسیار ارجحاری هست » پاسخ می شنیدم:

با همان دانشاست که اروپا گمراه گردیده ! » از اینسو می دیدم برده از جلوسینش من برداشته شده و اکنون چیزهایی درمی یابم که در بیشتر نتوانستی دریافت.

ولی باز پرسشهایی می بود. با خود می گفتم : « این آمیغ های ارجدار در جای خود ، آیا چگونه پیش تواند رفت و آیا برای این کار نیرو در من باید ؟ » باین پرسش نیز پاسخ یافتم . پاسخی که بارها نوشته ایم و شما میدانید . نیروی آمیغها در خود آنهاست . آمیغها خود پائینان پیشرفت خود باشند . آمیغ پژوهی از بزرگترین خیمهای آدمیست و چون آمیغهایی پراکنده گردید پاکدلان و بخردان از هر سو بآن گروند و در راه پیشرفتش بکوشش و جانفشانی پردازند .

باز با خود می گفتم : « من باین ناتوانی مگر چند سال دیگر زنده خواهم بود که این راه را بیابان رسانم ؟ پدر من از ناتوانی در جهل و پنجسالگی در گذشته مگر سال من از آن فروتر خواهد بود ؟ .. » ، یا می گفتم : « در چنین کار ورجاوندی باید همه باک بود و از هوس و دلخواه بیکبار دوری جست ، من چگونه دائم که از هوس و دلخواه بیکبار دور خواهم بود ؟ » باین پرسشها نیز چنین پاسخ یافتم : « آن نیرویی که مرا باین راه و امیدارد با همه ناتوانی زنده ام خواهد داشت تا بایای خود را بیابان رسانم ، و همورا از هوس و کینه و دلخواه دور خواهد داشت » .

سه سال بیشتر با این اندیشه ها گذرانیده گامی به پیش گزاردن گامی باز پس می گفتم تا در سال ۱۳۱۱ یکدل و استوار گردیده بکار پرداختم . نخست کتاب آیین را نوشتم که می باید گفت پیشرو پیمان می بود و سپس پیمان را آغاز کردم .

این بوده داستان . این بوده راز آنکه می گویم : من باین راه باخواست خدا برخاستم و بارها تاملهای او پیش آمدم . خدا برده از جلوسینش من برداشت . فرحش هم جز این نمی باشد . در قرآن نیز همین را گفته : « الم نشرح لك صدرك » ، « فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد » . آمدن و رفتن فرشته و پرده برخاستن با خدا همه افسانه است .

این آیین خداست که هر زمان که بخواید مودر که را بخواید بدینسان برانگیزد و تا جهانست این آیین دیگر نخواهد شد و این در بسته نخواهد گردید . دیگران هر چه میگویند بگویند . ما جز در پی آمیغها نتوانیم بود و جز خشودی خدا نتوانیم خواست . مردانم کسانی خواهند گفت : دلیل این سخنان چیست ؟ . میگویم : دلیلش با خودش می باشد . این چگونه تواند بود که کسی اینهمه چیزها نویسد و با

کیشها در افتد و بهرزمینه ای در آید و در همه جا گفته هایم راست باشد ؟ .. مگر نه من یکی از این مردم ، چشده که باینهمه آمیغها راه یابم ؟

این پاکدینی ، کسی اگر از راه دانشها بیاید ، و یا از دیده شهر دیگری و پیشرفت آدمیان درنگرد ، و یا از سوی خداشناسی و نیکوکاری پیش آید ، و یا آسایش جهانیان و سامان زندگانی را بدیده گیرد ، از هیچراه ایرادی در آن نخواهد دید و از هر باره آنرا و الا تر از اندیشه های دیگران خواهد دانست . بکچین راهی بیخواست خدا چگونه نتوانستی بود ؟

سخن بیش از این دامنه نمیده م. من از نام « پیغمبر » بیزارم . این نام مفت جرجیس و ایلینا باد . مفت آن مرد سبکغزی باد که در کلابدره نشسته و خود را « پیغمبر » میخواند و چنین می گوید : « از خدا بیامها بمن میرسد با حروف الکتریک در هوا نوشته می شود و من میخوانم » . نام « پیغمبر » شایسته چنین کسانیست . را اگر نامی می باید کله راهنما را که یارات می نویسد بر می گزینم

اینها را میگویم که چیزی از شما تافته نماند . از آنسو بدانید که در این کوششها خواست خدا در میانست و بیگمان پیش خواهد رفت .

چیزی که هست ما که میخواستیم در این راه بکوشیم و این خواست خدا را پیش بریم باید شایندگی از خود نشان دهیم .

بدانید ای برادران کارما بسیار بزرگست . امروز در جهان کاری بزرگتر از این نیست . کار ما تنها آن نیست که ایرانرا از این پراکندگی و آلودگی بیرون بریم و شرق را از این درماندگی رها گردانیم . این نیز هست که تکانی بجهان دهیم و جهانیانرا چند گامی پیش بریم .

کسانی خواهند گفت : آیا چنین کاری نتواند بود ؟ . میگویم : باین سرمایه خدادادی بیگمات تواند بود در جهان همیشه پیشرفتها بوده و همیشه بادست گروهی از نیکمردان انجام گرفته . هیچگاه فرشته از آسمان پایین نیامده . اینراه ما چون بیه چارسد صد هزاران و هزار هزاران کسان آواز با آواز ما خواهند انداخت . از همان اروپا همگی دانشندان و بخردانی باما هم آواز خواهند گردید .

چیزی که هست ما امروز در آغاز کاریم و باید رتجها کشیم و کوششها کنیم . امروز ما را دشمنانی هست که از بدترین دشمنان باید شمرد . نامردانی که بآمیغهای روشن کردن نمی گزارند و باری بغاموشی نگراییده بدشمنهای نهانی میکوشند : بدمی گویند : دروغها می بندند ، دست بدامن دولت می زنند ، پدران

را با پسران بدشمنی برمی انگیزند ، بخاندانها دو تیرگی می اندازند .
 پس از همه اینها در ایران مارا بیم دیگری هست . بد نهادانی باما آرتقار
 را خواهند کرد که با مشروطه کرده اند . در ایران چون جنبش مشروطه برخاست چون
 با کیش شیمی نمی ساخت انبوهی از ملایان با پیروان خود باستاندگی برخاستند و تاوانستند
 دشمنی دریغ نکفتند و سرانجام بظون تریزی انجامیده مشروطه خواهان فیروز در آمدند
 و چون در همان زمان دولت خود کامه روس سپاه با آذربایجان و دیگر شهرهای
 ایران فرستاد ، ملایان خود را بدامن او انداختند و آشکاره نکولا را « حامی
 اسلام » نامیدند و مردان از جداری را از تفة الاسلام و دیگران بیلای دار فرستادند
 و ده سال که سپاه روس در ایران می بود ایندسته ازیشرمی و پستی باز نایستادند .
 در تبریز حاجی میرزا حسن مجتهد با دیگر ملایان بکونسلخانه رفته دست با آسمان
 برداشته امپراتور را دها کردند . سپس چون در خاک روس هورش بر خاست و
 امپراتور بر افتاد ایشان نیز ناگزیر از دشمنی با مشروطه دست کشیدند . بلکه
 این بار رو بشروطه و بنیاد گزاریهای آن آورده بسود جویی پرداختند .
 پسران خود را در اداره ها جادادند . برخی با نیرنگ بنمایندگی مجلس رسیدند .
 برخی سردفتری پذیرفتند . کوتاه سخن از مشروطه بیش از دیگران بهره جستند .
 با اینحال از دشمنی باز نایستادند و تاوانستند بدلسردی مردم کوشیدند .
 اکنون نیز همان ملایان و پیروانشان هستند و با آنکه در زیر قانونت
 میزیند و از بنیاد گزاریهای مشروطه بهره ها میجویند کیش خود را نیز از دست
 نداده « شریعت » را رها نکرده اند . شما اگر بتزد یکی از ایشان روید و مثلا
 برسید : « آیا پسرم را بسربازی بفرستم ؟ . . . » پاسخ خواهد داد : « اگر
 خدایش را میخواستید نباید فرستی . قانونیش را خودت میدانی » . بشوند همین رفتار
 نامردانه و مانند آنست که مشروطه یا زندگانی دموکراسی در ایران با اینحال
 شرم آور افتاده است .
 یا راه ما همین رفتار را خواهند کرد . یکدسته شان گفته های مارا گرفته
 با پندارهای بست خود در هم آمیخته کالای نوینی برای دکانهایشان پدید خواهند
 آورد . (چنانکه همین کار آغاز شده است و چند تن از ملایان دکاندار و
 از سخنرانان در رادیو این رفتار را میکنند) . دسته های انبوه دیدری بدفته
 های ما کردن گزارده و خود را از ما گردانیده ولی در همانحال کیشهای بست
 و گمراهیهای خود را نگاه خواهند داشت ، و در نهان از دشمنی و بدگویی با
 راه ما باز نخواهند ایستاد .

دشمنان ما تنها ملایان نیستند . دسته های دیگر نیز هستند و همکیشان این
 رفتار را خواهند کرد . ما باید بیکرشته نبردهای سختی برخیزیم . باید زمینه
 برای اینگونه زیانکاریها نکراریم . این یکی از بایاهای ماست که هرگونه
 گمراهی و نادانی را از ریشه براندازیم . ما تنها بآن نیکویشیم که آمیغها را
 بگویم . باین نیز میکوشیم که گمراهیها و نادانیها را از میان ببریم .

از هر باره کارمان بسیار بزرگ و دشوار است و ما باید بهرگونه جانفشانی
 آماده گردیده و از نیروهای سترسا و ناسترسا سود جوییم .

چنانکه آگاهی داده شده امروز در اینجا پیمانی گزارده خواهد شد .
 این پیمان برای آنست که همگی یکدل و استوار گردیم . یکدلی و استواری
 به نیروی ما خواهد افزود . برای آنست که کسان دودل را بمیان خود راه نداده
 از زبان آنها این باشیم . برای آنست که یکدیگر را شناخته پس از این باهم
 رفتار برادرانه داریم .

نخست درفش (که از سوی جوانان آماده گردیده) آورده خواهد شد .
 پس از آن با خدا نیایش خواهد رفت . پس از آن همگی با هم پیمانت را
 خواهیم گزارید .

این پیمان از کسانی سزاست که نوشته های ما را نیک خوانده و دریافته
 و از روی باور پذیرفته است . کسانیکه باین پایه نرسیده اند امروز کناره جویند
 تا هنگامش رسد . این پیمان با خداست و تا از درون دل نباشد کسی نباید بآن
 برخیزد . کسی نباید با خدا دروغ گوید .

اکنون کسانی که هنوز آماده نمی باشند و در پیمان گزارای همراه نخواهند
 بود بآن اطاق روند ، و آنانکه در آن اطاعتد باینجا بیایند . (پایان گفتار) (۱)

=====

در این هنگام درفش آورده شد و همگی بیا خاستند . (این درفش
 که بروی پرچم آسمانی رنگ آفتاب زرین نگاشته و بالای آن جمله « خدا با
 ماست » باخط سفید درشت نوشته شده از سوی جوانان رزمنده بسیجیده گردیده
 و نخست درفش پاکدینی است) . آقای کسروی درفش را بدست گرفته باشندگان
 همگی روبسوی خورآبان ایستادند و با خدا نیایش رفت :

(۱) این گفتار بدینسان از پیش نوشته شده بود ولی در آروزاز تنگی زمان
 و بشوند ناتوانی آقای کسروی بکوتاهی رانده شده .

رویه نیایش

ای آفرنده خورشید و ماه ای پدید آورنده جهان نامت بلند بادا .

آفرید گارا بزرگتر از آنی که ما توانیم شناخت ، بلند تر از آنی که توانیم دریافت . خواست تست که جهانرا پدید آورده ، دست تست که آنرا براه انداخته .

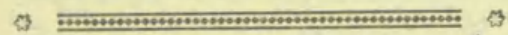
پروردگارا بهستیت خستوانیم ، به یگانگی وتوانایی ودانایت می شناسیم . در راه خواست تو می کوشیم ، از این شاهرهی که بروی ما گشاده ای سپاس می گزاریم .

خدایا بنامت درفش افراشته ، « خدا باماست » گویان پا براه می گزاریم . تانوانیم خواهیم کوشید ، بدشواریها پروا نخواهیم نمود ، از رنج و گزند رو نخواهیم برتافت .

آفرید گارا جهانست آشفته و بیراه : گمراهیها دسته ها بسته ، آزوستم سپاهها آراسته ، بتخانهها سر برافراشته ، دلها تیره گردیده ، آدمیان خوی ددان گرفته .

پروردگارا بگمراهیها خواهیم رزمید ، با آزوستم خواهیم جنگید ، بتخانه ها خواهیم برانداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای تست که ما را فیروز خواهد گردانید .

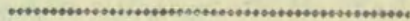
نامت بلند بادا ای آفرنده خورشید و ماه



سپس همگی با هم بگزاردن پیمان برداخته شد :

رویه پیمان

من راه پاکدینی را دریافته ، و آمیغهای آنرا پذیرفته ام ، و اینک پیمان می بندم که بآیین آن راه روم ، و از هر چه نسازگار است دوری جویم ، و در راه پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها تا اندازه توانایی خود بکوشم ، و خدا را باین پیمان گواه می گیرم .



سپس آقای سلطانزاده برخواست بگفتار برداخت :

گفتار آقای سلطانزاده

برادران پاکدین ! تاریخچه انتشار مهنامه پیمان را که امشب میخواستم بطور اجمال باستحضار برسانم آقای کسروی قسمتی از آنرا در گفتار شیرین خود بیان کردند . اینک بخش دیگر موضوع را که ناکفته مانده مختصراً بیان کرده و توجه آقایان را بوظایف سنگینی که امروز داریم جلب میکنم .

کسانیکه درسالهای ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ روزنامه های مرکز را می خوانند البته بخاطر دارند که در آن تاریخ درباره تمدن اروپا و اروپائیکری چه هیاهویی برپا شده بود . بعضی از اشخاص بنام ، عقیده داشتند که باید ظاهر را و باطن اروپایی شده و تمدن اروپائیان را قبول کنیم یکی از این آقایان گفته بود : اگر ما ایرانیان نجات ایران را میخواهیم باید تمام اطوار و حرکات خودمان را با اروپائیان تطبیق کرده اخلاق و عادات آن ها را بدون کم و زیاد و بدون چون و چرا وی آنکه حق جرح و تعدیل داشته باهیم قبول کنیم .

درست در همین اوقات که آتش اروپائی گری در مرکز ایران شعله ور بود آقای کسروی یکی دومقاله در روزنامه شفق سرخ و سایر روزنامه های آن روزی بر علیه این افکار انتشار داده و تکان سختی در میان توده درس خوانده مرکز پدید آوردند .

در بچیوحه این هیاهو یعنی اوایل سال ۳۱۲ که من از سفر مازندران تازه برگشته بودم از سویی هو و جنجال کذائی را مشاهده کرده و از سوی دیگر یکی و تنها بودن آقای کسروی را در برابر این دسته ها دیده گرفتم سخت بمتناک

شده برای تسکین خاطر خود بخش ایشان مراجعه کردم گفتند : فلانی ! نیروی راستی و حقیقت بیشتر تراز آنست که با این هیاهو متزلزل شود چیزیکه در بایست است و نیاز داریم همانا فراهم آوردن وسایل انتشار یکروزنامه یا مهنامه است تا بوسیله آن قضایا روشن گردیده و آمیغها گنجه شود . چون گرفتن امتیاز روزنامه و نشر آن در آن تاریخ چندان کار آسانی نبوده و قیود زیادی را در بر میداشت و این قیود مغالط با روح آزاد آقای کسروی بود از انتشار روزنامه صرف نظر کرده و بشکر تاسیس مهنامه افتادند . با وجود نداشتن سرمایه و وسایل لازمه صرفا در نتیجه سعی و پشت کار با انتشار مهنامه پیمان موفق شدند . در نخستین روز آذرماه ۱۳۱۲ اولین شماره آن که در واقع اولین تازیانه بیداری بگمراهان و چراغ هدایت بیباکندیان بود انتشار یافت .

چنانکه آقای کسروی بزرها گفته و نوشته اند این راه پر زحمت و سخت را گام بگام پیموده و هر يك از گفتنیها را پس از مهیا ساختن زمینه آن بزبان آورده اند . در گامهای نخستین جمعی از خام طمعان بیغیال اینکه آقای کسروی میخواهند مذهب ایشان را رواج داده و یا میخواهند اسلام را بحال اولیه خود برگردانند دور ایشانرا گرفته و هر يك از آنها اندیشهها و آرزوها دردلهای خود می پروراندند .

در سالهای اول و دوم و سوم انتشار پیمان چه در مرکز و چه در شهرستانها مردمان زیادی بطرفداری از این مهنامه برخاسته مقاله ها و گفتارهایی در زمینه پیراستن اسلام نوشته و برای درج در مهنامه پیمان میفرستادند . ناگفته نگذرم که من خود نیز در ابتدای امر چنین گمان میکردم و از انجام گرفتن چنین آرزویی خوشحال بودم . ولی کم کم و آهسته آهسته بردههای ضخیم چهل و نادانی را که آقای کسروی از روی آمیغها برداشتند ناگهان خود را در برابر يك حقیقت بارز مشاهده کرده و یقین کردم آنچه در دست داریم جز آنست که آرزو داریم .

در این مرحله جمع کثیری از کسانی که بدور آقای کسروی گرویده بودند پراکنده شده و بعضی از آنها بدشمنی و بدگویي نیز آغاز نمودند چنانکه فعلا از یاران اولیه بیش از چند نفری باقی مانده و شاید شماره آنها از شماره انگشتان دست تجاوز ننماید !

بلی ! کسانیکه سالها و بلکه يك عمر زحمت ها کشیده و بیغیال خود معلوماتی را گرد آورده اند بسیار سخت و خیلی دشوار است که بر ایگان دل از آنها کنده و صریحا بنادانی و افلاس خود اعتراف کنند !
فراوش میکنم که در همان ایام کسانی که خود را از دوستان آقای کسروی میدانستند

چه شخصا بخود آقای کسروی مراجعه کرده و چه مر واسطه قرار داده و از روی خیر خواهی توصیه میکردند که لمصلحه در انتشار آمیغها قدری احتیاط نموده و از پراکنده شدن باران جلو گیری کنند ! بعضیها میگفتند آقا ! ! موقع این حرفها نیست ! برخی میگفتند هنوز وقت این حقایق نرسیده ! کسانی تهدید میکردند که عاقبت این گفتهها نتیجه خوشی نخواهد داشت ! ولیکن این پیشوای بزرگ از هیچی نهراسیده و در گفتههای خود روز بروز ساعت بساعت محکمتر و با بر جان تر شدند ! در اینجا تذکر يك نکته را لازم میدانم و آن اینست :

اخیرا از دهان بعضی از اشخاص ساده لوح یا مغرض شنیده ام که میگویند یا آنهمه سخت گیری و فشاریکه اداره شهربانی دوره پهلوی و مامورین سانسور در انتشار این قبیل نوشته ها داشتند بچه علت از چاپ مهنامه پیمان جلو گیری نکرده و یا لاقلا در نوشته های آن مداخله نمی نمودند ! !

برای اطلاع آقایان در این باب میگویم : چهار وسیله خدایی باعث انتشار مرتب مهنامه پیمان شده و با کمک این چهار انگیزه آقای کسروی توانستند مهنامه پیمان را مرتباً انتشار داده و خود را از تعقیب و آزار سانسور نگاهداری کنند این چهار وسیله عبارت بود :

۱ - پیمان در تمام مدت انتشار خود صریحا بکارهای سیاسی مداخله نداشته و گاه و بیگاه نیز از توانایی دولت که باعث نشر آمیغها میشد اظهار غشونودی نمیشود و در عین حال تنقیدهاییکه از حکومت خود گامه میکرد و یا از حکومت مشروطه و آزادی ستایش نمیشود تماما در ضمن تاریخ بوده و بازبان تاریخ گفتنیها را میگفت .

۲ - با فشاری آقای کسروی در برابر سانسور که بهر گفتاری که دست برده میشد یا از چاپش چشم میپوشیدند و یا دوباره آنرا بحال اصلی باز میگردانیدند و گاهی نیز از گزندیکه در پی توانستی بود چشم پوشیده گفتارها را بی آنکه سانسور نشاندند چاپ میکردند و بدیهیست که در این باره مساعدت چاپخانه تابان شرط مهم کار میبود .

۳ - وجود دوسه نفر اشخاص نیک در شهربانی کمک بسیار ارجحاری در انتشار مرتب پیمان میکرد : یکی از آن اشخاص آقای سرهنگ سیف بودنه و از دیگران نیز باید نام آقای عبدالرحمن فرامرزی را برده از کمکهای ارجحار او تشکر بسیار کنم .

۴ - سبب عمده دیگر همانا حقایق بود که گذشته از دوستان و هواداران دشمنان را نیز متأثر میکردانید و بهر حال آزار آنان میکاست .

با همه این تفصیل باز هم آقای کسروی در جریان این مدت مصون از تعرض شهربانی نشده در سال دوم انتشار مهنانه مدت ۹ روز در شهربانی توقیف شدند. خدا را سپاسگذاریم که بالاخره نیروی آمیغها و ایمان برستی کار خود را کرده و امروز هزاران اشخاص پاکدل از روی حقیقت و راستی از هر سوی کشور دست همراهی بسوی این پیشوای بزرگ دراز کرده و باتمام نیروی خود برای پیشرفت آمیغها و تعلیمات پاکدینی میکوشند.

در اینجا نکته بخاطر آمده و میخوام در اطراف آن نیز چند کلمه صحبت کنم: شاید کسانی از هیاهوی سایر دسته‌ها و احزاب بانسب فرورفته و در پیش خود چنین تصور نمایند که از همراهان ما یعنی از فرقه آزادگان که نام سیاسی پاکدینان است ظاهراً فعالیتی دیده شده و در پیشگاه دولت بسا مقامات رسمی توجهی بآنها نمیشود. واضحتر بگویم شاید بعضی بگویند چرا ما آزادگان در کارهای سیاسی مداخله نکرده و یا چرا در وزارتخانه‌ها و ادارات نامی از ما نیست؟ و باصطلاح حسابی از ما نمیرند؟

میگویم: اولاً ما هنوز نیازی بتظاهر و خودنمایی نداشته ایم تا میزان و مقدار نیروی ما ظاهر شود. ثانیاً هدف و آرمان ما بالاتر و والاتر از آنست که برای کارهای جزئی و شخصی صرف وقت و همت کنیم. گرچه در حفظ و نگاهداری حقوق فرد فرد همراهان همه متفق بوده و باتمام نیروی خود از یکبارگ همراهان پشتیبانی میکنیم ولی این را نیز ناگفته نگذارم که به هر کس بتصور خیال استفاده مادی بما پیوسته اشتباه نموده و راه کم کرده است ما در این راه اینکه خیال و نظر استفاده مادی نداریم بلکه حاضریم هستی و جان خود را نیز در این راه بگذاریم بنابراین صریحاً اخطار میکنیم: برگردد آنکه با هوس کشور آمده! ما آزادگان پاکدین اصلاح ایران و شرق سهل است اصلاح جهان را و جهت همت خود ساخته ایم در این صورت این قبیل کارهای شخصی کوچکتر از آنست که در اطراف آن صحبت شود.

برادران پاکدین! راهیکه ما پیش گرفته و باریکه بدوش داریم خیلی سخت تر و سنگینتر از آنست که خود حس میکنیم. حال کنونی ما عیناً مانند حال کسی است که در گرم‌گرم چنک و بیگار مشغولست چنین کسی هر قدر هم زخم کاری بردارد چون مشغول بیگار است از درد و سختی زخم خود آگاه نمیشود ما نیز در بجزوچه جنگ و بیگار بوده و از شدت و سختی آن ناآگاهیم. اگر زنده مانده و پس از بیست سال چگونگی این روزها را بنظر بیاوریم بسختی و اهمیت آن پس خواهیم برد. ما پاکدینان امروز از آخوند کثیف و از کلاه نمدی شپشو گرفته

تا فرنگی مآب دزافکنته و پودر مالیده طرف هستیم. يك کلمه بگویم امروز در حالی هستیم که هر کس با ما نیست بر ما ست! با توجه باین همه موانع و با سدهای آهنینی که در جلو پای ما کشیده شده می بینم بیاری خداوند توانا پیشرفت های تندی کرده و به هوده های بزرگی رسیده ایم.

همراهان گرامی! مقدمات کار در این ده سال گذشته چیده شده و حالا موقع گرفتن نتیجه است باید بیش از پیش آماده شده و خود را برای مقابله با هر خطری مهیا کنیم. می بینم روزی را که چماق تکفیر از هر سو برای ما بلند شده. چه بهتر که ما پاکدینان چماق تشکیل را پیش بیش بلند نموده بر سر هر نادان و ابله‌ی که خیال مقابله با ما دارد فرود آوریم. برادران! نیروی راستی و حقیقت نیرومندترین نیروهاست

برادران پاکدین من! زندگی وقتی شیرین و گواراست که با شرافت و ناموس توأم باشد! ما پاکدینان مرگ را بزندگی بی شرافت و بی حقیقت ترجیح میدهم!

زنده باد آمیغها! پاینده باد پاکدینی!

سپس آقای اسپهانی بیا برخاسته گفتاری راند و از سوی جوانان رزمنده بیامی گزارد. چون گفتارش نوشته نشده بود خود آن آورده نمی شود. کوتاه شده اش اینست: ما جوانان رزمنده پیش از این بیسان دیگری با خدا بسته ایم در این باره که از گردن و زبان پاک نکرده زبان بدگویان را ببریم. از جان فشانیم باز نایستاده به بیفرهنگان خاموشی یاد دهیم. دسته رزمنده نیازمند است که دیگر جوانان پاکدین بآنان بیبوندند، بلکه درآینده باید هر پاکدینی رزمنده باشد.

پس از گفتار آقای کسروی بیا برخاسته چنین گفت: چون نمایندگان شهربانی نیز هستند بخوام گفته آقای اسپهانی را نیک روشن گردانم:

ما امروز شمشیرمان دلبست. هر سخنی که می گوئیم برای آنکه پیش رود دلیلهای یاد می کنیم. افزاز کار ما همتست. کسانی که گفته‌های ما را با دلیلهایی که می آوریم نمی پذیرند و شماره می جویند ما را بآنان کاری نیست تاهنگامش رسد و خدا داوری کند. لیکن کسانی هم در این اندازه نایستاده تنها دلیلهای ما را نمی پذیرند بخواه می نگرانیده زبان بیدگویی باز می کنند، در روزنامه‌ها سخنان زشتی می نویسند، از ریشخند باز نمی ایستند. ملایات که روی آن نمی دارند بگفته های ما پاسخ دهند برخی از آنان از در مردم آزاری در آمده عامیان را بر ما می آغالند بیدینان بدنهاد با صد بيشرمی ما را بیدین میخوانند.

در برابر این بیفرهنگان و بيشرمان مازبونی نموده دست خواهیم گشاد و سزاشان خواهیم داد. این دسته رزمنده برای آنست.

ما همیشه هوادار دولت و قانون بوده ایم و هستیم . همگی میدانند که ما در زمان رضا شاه در فشار سختی می بودیم . با اینحال ارج کوششهای آن پادشاه را درباره سامان و ایمنی کشور شناخته پس از رفتن او از هواداری باز نایستادیم . ما همیشه میخواستیم از نیرومندی دولت و از پشتیبانی او بهره جویم . ولی در جاییکه دولت یاقانون نتواند ما را از آزار و آسیب این و آن ننگه دارد ناچاریم خود بنگهداری گوئیم .

شما میدانید که چندی پیش برخی روزنامه های پست بیفرهنگیهای می کردند و چون خاموشی از ما می دیدند روز بروز گستاخر می شدند تا آنجا که در روزنامه توفیق سخنان بسیار زشتی را نوشت - سخنانی که بهای خون نویسنده اش می بود - من در آن هنگام بخاموشی گرایدم . ولی از تبریز تلگرافها بدولت و روزنامه ها فرستادند و اینها سودی نداشت . تا اینچوانان غیرتی نمودند و بسراغ مدیر توفیق رفته دو بار کتک بسزایی زدند و در نتیجه همان کتکها اکنون بخود آمده و « اظهار اخلاص » می کند . در تبریز یکمرد پست بنام « ادیب خلوت » می بود . اینمرد در زمان صد خان « جریده اسلامی » نوشت و هر روز بشروطه تاغت آورد و به آزادیخواهات دشنام گفت . سپس در زمان خیابانی با صد بیشرمی نویسنده تجدد (که زبان دموکراتها می بود) گردید . این تهنوته ای از بدی اوست . چنان بدر بدی يك پسر بدتری بنام (سردی) یادگار گزارده که بی آنکه با ما برخوردی پیدا کند ورنجشی در میان باشد تنها از راه بنهادی در روزنامه ها خود را « خسروی ترشیزی » می نامید و گفتارهای ریشخند آمیز می نوشت . اینچوانان بسر او نیز رفتند و چون سزایش را دادند اکنون دیگر زبانش بریده شده .

اینست معنی گفتار آقای اسپهانی . اینست کاریکه جوانان رزمنده خواهند کرد . ما در برابر بیفرهنگان زبون نخواهیم بود . این آقای دکتر کیلی که در اینجا نشسته ، اینچوان اعیانزاده است و می توانسته همچون دیگر اعیان زادگان در اداره ها کار بالاتری بدست آورد و مفتخواری کند . ولی نکرده و درس خوانده و دکتر دندانسازی شده و اکنون از دانش خود بتوده سودها میرساند . همان توفیق چندبار باین جوان بد نوشت و ریشخند دل آزار کرد ، و این از راه قانون درآمد . از دادگاه رسیدگی خواست و اکنون شش ماه می گذرد و هنوز نشستی برپا نشده است . این حال قانون و دادگاههاست .

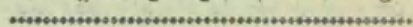
بهر حال دشمنان ما پنبه از گوش خود در آورده بشنوند : مادر برابر

کسانیکه از راه بیفرهنگی یا الواطی می آیند زبونی نخواهیم نمود ، و از جلو آنان در آمده تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت .

همچنین کسانیکه گفته های ما را می گیرند و آن را برنک دیگر انداخته کالای نوین میسازند ، بدانند که ما آنان را از دشمنان خود می شناسیم و در برابر آنان نیز بخاموشی نخواهیم گراییم .

چند شب پیش آخوندی در رادیو سخن رانده و هیاهوی راه انداخته که « دین باید از روی خرد باشد » . باید از آن گوینده پرسید : « تو این سخن را از کجا برداشته ای ؟ » ، اگر اینسخن راستست پس چرا در این چند سال که ما آنرا می گوئیم و با بیخردیها می جنگیم بیآوری ما بر نخواستی ای ؟ پس تو بدنهاد میخواستی هر چیزی را سرمایه دگان گردانی ؟

آننگاه آن کدام دینست که با خرد سازگار می باشد ؟ ما اگر آن سخن را می گوئیم دینی را که سراپا بخردانه است نشان میدهم . تو بگوبه بینیم کدام دین را می گوئی ؟ از کدام کیش سخن میرانی ؟



این داستان یکم آذر ماه در تهران بوده . اما در شهرستانها چون از دوم وسوم آذر تاچندی تلگرافها بسته شد و پستها از آمد و شد باز ایستاد ، از بیشتر جاها آگاهی نیافته ایم . آنچه دانسته ایم در تبریز نشست باشکوهی در کانون آزادگان برپا شده و پس از سخن آقای اسلامی و گفتار آقای سایه لی پیمان گزارده شده . در مراغه درخانه آقای ضیاء مقدم با بودن سران اداره ها و دیگران جشن باشکوهی برپا گردیده . در اهواز در « خانه آزادی » نشست بزرگی برپا و پیمان گزارده شده . در رشت درخانه آقای امامی نشستی برپا و گفتگوهای ارجدازی رفته ، در بندر پهلوی درخانه آقای رخگر نشستی برپا و پیمان گزارده شده است .

از آبادان از آقای آردین کارتهای خجسته باد چاپی بیاران تهران رسیده . باران تبریز چون دسترسی بتلگراف نداشته اند خواستار شده اند که ما پیام « خجسته باد » ایشانرا بهمگی باران تهران و شهرستانها پیرسانیم . چون در روزهای یکم و دوم آذر تلگرافهایی از برخی جاها رسیده آنها را در پایین میآوریم :

از قزوین

آقای کسروی نخستین روز از ماه آذر که روزبه بزرگ پاکدینان و روز آغاز پیمان است به برادران پاکدین بویژه بان رهبر ارجمنده خجسته یاد میگوئیم با کروان نصری میتوبی ایرانی .

از آبادان

آقای کسروی روز فرخنده یکم آذر بر شما و همه همراهان خجسته باد
از سوی پاکدینان آبادان آرزین .

از فردوس

آقای کسروی روز یکم آذر به پاکدینان خجسته باد میگویم خدارا گواه
میگیرم که در راه ورجاوند با کمال میل باجان و دازاک بکوشم تقوی پاک باز

از اهواز

آقای کسروی یکم آذر ماه را که بیاد آغازش راه ورجاوند پاکدینی
در ده سال پیش جشن گرفته ایم بآن پیشوای گرانمایه و دیگر برادران پاکدین
خجسته باد گفته پیشرفت آمیغها را از آفریدگار پاک خواهانیم کانون پاکدینان
اهواز محمد علی امام .

از مشهد

آقای کسروی روز یکم آذر را بشما و آزادگان خجسته باد میگویم
حسین یزدانیان .

در پایان اینراهم می نویسم : مادر سال چهار روز را روزبه می شناسیم :
(۱) یکم فروردین و روزهای نوروز که آغاز سال و خود یادگار کشور
ماست .

- (۲) سیزدهم مرداد (نه چهاردهم آن) که روزبه مشروطه است .
- (۳) یکم آذر که روزبه پیمانیت ، روزبه پاکدینیت .
- (۴) یکم دیماه که روز کتابسوزانست .

در جاهاییکه روزیکم آذر پیمان گذاری نرفته توانند آنرا در یکم دیماه
بگزارند ، و اگر نشد بیکی از روزهای نوروز اندازند . بهر حال باید بگزاردن
پیمان ادبی نهاد وستی در آن باره نمود . در تهران نیز کسانیکه در یکم آذر
ندانسته و باتوانسته اند بیایند توانند در یکم دیماه بیایند .
برخی از یاران که در جاهایی تنها می باشند پیمان خود را نوشته فرستاده اند .
این کار بجاست که دیگران نیز توانند بیروی کنند .

یکم دیماه و جشن کتابسوزان

چون یکم دیماه در پیش است چند سخنی درباره آن مینویسیم :
چنانکه دانسته شده ما هر ساله در یکم دیماه در هر شهری جشنی بر پا کرده
کتابهایی را با آتش می اندازیم .

نخست باید دانست که این کار از روی هوس یا از راه تندروی یا بنام ستیزگی
نبوده از روی فهم و بینش و برای بدست آوردن هوده بزرگی میباشد .
بارها گفته ایم سرچشمه بدبختیهای شرقیان گمراهیهای گوناگون و اندیشه
های رنگارنگ پراکنده است که در همه کشور های شرق رواج میدارد ، و باین
گفته خود دلایلی بسیار آورده آنرا هر چه روشتر گردانیده ایم . اینست از روی فهم و
بینش با آن گمراهیها و پراکندگیها بنبرد برداخته ایم و یکی از کار هاییکه
بغود بایا می شماریم همانست که کتابهایی را که سرچشمه گمراهیها و پراکندگیهاست
از میان بریم .

این کار درست مانده «پلشت رویی» است که پزشکان کنند . چنانکه
در پزشکی چون بیماری از تیفوس یا از تیفوئید یا مانند اینها بپود یافت برای
کندن ریشه بیماری در خانه ای که آن بیمار میخوابیده پلشت رویی کنند ما نیز
برای خشکانیدن سرچشمه بدبختی ها این کار را میکنیم . هیچگاه هاپبوی مردم
ما را از راه خود نخواهد بیچایید .

کسانی میگویند * کتابها که شما میسوزانید سالانه هزار نسخه چاپ
مییابد و در کتابفروشیها رویهم چیده میشود . پس سوزانیدن چند نسخه چه خواهد
هناید ؟

میگویم : ما امروز با دیگران کاری نمیداریم . کتون را میخواهیم خانه
های خود را از آن آلودگیها پاک کنیم ، و خواهد رسید روزی که کتابفروشیها
و کتابخانه ها را نیز تهی گردانیم .

از آنسوی همین کار ما در دیگران نیز خواهد هناید و ما با دیده می -
بینیم که در اینچند ساله از رواج آنگونه کتابها بسیار کاسته است و روز بروز این
کاهش بیشتر خواهد گردید .

بهر حال ما راه خود را نیک میشناسیم و آنرا پیش خواهیم رفت . دیگران
اگر باما همراه نمیگردند بپوده بیاز گردانیدن ما نگرشند .

واژه های نوی که در نوشته های ما بکار می رود

آخشیج	ضد	آمیغ	حقیقت
آك	عیب	پایا	وظیفه ، واجب
باد آواز	انعکاس	بادكار	عكس العمل
پرک	اذن	پرکیدن	اذن دادن
بلشت	ناپاکی	پلشتیدن	ناپاک گردیدن
چپش	مجادله	چپیدن	مجادله کردن
چستان	معما	خستویدن	اقرار کردن
رزم	حمله	رز میدن	حمله کردن
روزنه	عید	سرد	خیال ، وهم
سپش	احساسات	سپیدن	احساساتش جنبیدن
سکالشی	شور	سکالیدن	شور کردن
شوند	باعث	فرجاد	وجدان ، ضرر
فهلپیدن	مشغول گردیدن	گزیز	تصمیم
گزیزیدن	تصمیم گرفتن	هوده	نتیجه

خجسته بادهای تلگرافی

این دو تلگراف پس از چاپ دفتر رسیده :

* از مسجد سلیمان

آقای کسروی روزبه یکم آذر بآن پیشوای ازجسته همگی یاران خجسته
باد یاران مسجد سلیمان امام .

از جهرم

آقای کسروی روزبه یکم آذر ماه را از سوی خود و دیگر همراهان بآن
راهنمای بزرگ و همه یاران شاد باش میگوییم آگاه جهرم .

بهای دفتر ۶ ریال